

ننین و سرشت تحلیل واقعیت های تاریخی

حمید حمید

تا همان میزان که رویکرد ننین به تحلیل واقعیت های تاریخی به قصد کاربرد احکام مارکسیستی در شناسایی جامعه ی روسیه ی تزاری نمونه ای درخشان در تبیین روندهای اجتماعی و اقتصادی در دوران سازمان دهی انقلابی است، فقدان قابلیت تحلیل گران به اصطلاح مارکسیست ایرانی در کارگیری آن رویکرد و سرشت شکلگی تحلیل های آنان در تاریخ و وقایع آن نمونه بارزی از تنگ مایگی و ناپسامانی فکری و عمدتاً استالینیستی جریان چپ میهن ماست. تأکید من بر این درس نیاموخته که دو نسل از بهترین فرزندان میهن ما را از دریافت یکی از بهترین سرمشق های مارکسیستی بی نصیب ساخت، اینک که پاره ای از نیروها در جریان چپ ایران بر سر یک بازآموزی و مالاً بازخوانی صادقانه عزم جزم کرده اند، وظیفه ای اساسی است. آنچه را که چنین به تأکید در همین آغاز گفتم توضیح لازم دیگری را نیز ضروری می سازد و آن این که آن بیان به این معنی نیست که میراث لنینی اندیشه و آنچه که از او برای تمامی بدنه مارکسیستی تفکر باقی مانده است چون چیزی که چنین است و جز این نیست صادق و پذیرفتنی است. آنجا که سخن از معرفت شناسی و تفکر فلسفی- علمی در میان است مرا با ننین سخن های بسیار است.

اما کار من در این نوشته به روال دیگری است. واقعیت این که روال جانبدارانه ی این نوشته خود محصول یک بازخوانی غیرمشرعانه از میراثی است که پس از ننین

سر به مهر باقی ماند و سرمشق های آن که به ویژه در "توسعه سرمایه داری در روسیه" تبلور یافته است نه در عمل و نه در تحلیل هایی که مارکسیست های ایران بدان ها اقدام ورزیدند به کار گرفته نشد. سخن من در این جا بر سر وجه رویکرد نئین به تاریخ و سخن از او به مثابه یک مورخ است. اما در همین آغاز باید این نکته را توضیح دهم که قصد من از عنوان مورخ در انتساب آن به نئین معنای اصطلاحی و فنی این عنوان نیست، زیرا که نئین هرگز به آن معنای اصطلاحی مورخ به شمار نمی آید. نئین قبل از هر چیز یک متفکر سیاسی بود و هر آن چه را که در عمل به آن پرداخت بر این راستا متوجه بود تا آرمان های سیاسی خویش را به منصفی ظهور در آورد. اما در همین راستا نیز او به نحوی استوار بر معرفت تاریخی ناظر بود و همین وجه مشخصه، از او شخصیتی چنان با جنبه های گوناگون آفرید که لزوماً تمامیت خود را در تلاش او به مثابه یک سیاست مدار ناظر بر تاریخ می یافت. در همین جا باید مؤکد کنم که اثر نئین "توسعه سرمایه داری در روسیه" (۱۸۹۹) نمونه ی کاملی از تبلور این تمامیت است و با استناد به آن است که می توان جایگاه بلندی را که نئین در تاریخ نگاری و اقتصاد سیاسی از آن برخوردار است به او تفوض کرد.

اهمیت عملی و فکری این اثر چنان است که ارزش آن را از نقش صرفاً محدودش در بررسی توسعه ی سرمایه داری روسیه و هم چنین تحول رویکردهای نگرشی THEORIC نسبت به اقتصاد سیاسی بسیار فراتر می برد. حقیقت آن که "توسعه سرمایه داری در روسیه" را می توان به مثابه نوعی بسط "سرمایه" تلقی کرد. با این تفاوت که نئین در این اثر تحول سرمایه داری را در شرایطی مورد تحلیل قرار می دهد که تماماً با آنچه که در شرایط سنتی انگلیس وجود داشت مغایر بود. با این همه در ارتباط با ارثیه ی مارکس از دو مشخصه اساسی که در این اثر نئین به نحو بارزی نمایان است می توان یاد کرد:

۱ - مشخص ساختن الگوی مارکس ضمن کاربرد آن در منطقه ای دیگر.

۲- بسط نگرشی الگوی مارکس ضمن بستگی دادن آن با تشخیص منطقه ای آن. من این دو وجه را به این دلیل از یکدیگر متمایز می سازم که در مورد لنین می توان نه تنها از تطبیق ساده ی الگوی مارکس با قلمروی دیگر، بلکه در عین حال از غنای مفروضات نگرشی مارکس با افزودن نتایج جدیدی که از تحلیل کشوری با اقتصاد دهقانی عقب مانده و ساختارهای نیرومند ارباب و رعیتی به عمل آمده سخن گفت. لنین خود در فرصت های گوناگونی به این نکته ی اساسی اشاره می کند که صرف "دانستن" و حفظ میراث نگرشی مارکسیسم کافی نیست. بلکه این امر نیز ضروری است تا آن میراث را با مهارت کامل در اوضاع مشخص اجتماعی و در تحلیل هر نقطه ی عطف تاریخی جدیدی، به خصوص هنگامی که شرایط متغیر تاریخی اقتضا می کند تا صورت بندی های نگرشی- عملی موجود مورد بازنگری قرار گیرد و صورت بندی های جدیدی برقرار شود به کاربرد.

چنین کاری نیز البته بدون غنی ساختن و کمال بخشیدن به قضایای روش شناختی اولیه امکان پذیر نیست. آنچه که لنین در "توسعه ی سرمایه داری در روسیه" به آن دست یازید در حقیقت اعمال همین سرمشق اساسی بود. در این اثر آشکارا می توان این مهم را که چگونه روابط سرمایه داری به تدریج در اقتصاد دهقانی سنتی و پیشه وری تأثیر و نفوذ کرده است یافت و با بازیافت این واقعیت است که لنین توهمات سیاسی نارودنیک ها را مبنی بر نفی وجود و تحقق سرمایه داری در روسیه نیمه دوم قرن نوزدهم و پافشاری آنها در اثبات نگرش های مربوط به سوسیالیسم دهقانی خاص روسی را بدان گونه که در کمون های روستایی روسیه با "اوپچینه" ها پا استوا کرده بود از اعتبار انداخت. در این مورد لنین با ارائه ی مدارک آماری غنی کوشید تا فقدان رویکرد تاریخی و در عین حال واقع گرایانه را در استدلال های نارودنیک ها نشان دهد.

حقیقت این که نارودنیک ها نمی دانستند که روابط سرمایه داری در روسیه می توانسته حتی زمانی که توده ها فقیر بودند و فقیرتر می شدند توسعه بیابد و در

روسیه واقعاً وضع چنین بود. لنین استدلال می کرد که حتی در شرایط "زیر مصرف" یا "مصرف نامکفی" *Under Consumption* سرمایه داری برای خود بازاری ایجاد می کند. در این مورد او پیش از هر چیز سقوط اقتصاد طبیعی از طریق تفکیک دهقانی و تفاوت بین "کالاهای تولیدکنندگان" و "کالاهای مصرف کنندگان" در بازار را در نظر داشت و در این باره توضیح می داد که بازار خانگی بیشتر به حساب مورد اول تا مورد دوم رشد می کند. آنچه را که اثر لنین به لحاظ برخورداری اش از دو مشخصه ای که بر شمردم به میراث مارکسی عرضه داشت برای دانش جامعه شناسی تاریخی و اقتصاد سیاسی، اساسی و مهم بود.

تحلیل تاریخی لنین و نتایج نگرشی "توسعه سرمایه داری در روسیه" نه تنها از سوی مورخین اقتصادی حرفه ای و اقتصاددانان مارکسیست مورد تأیید جدی قرار گرفته است بلکه دیگران نیز بر صحت و اعتبار علمی آن اقرار کرده اند. آ. نووه (A.Nove) در سال ۱۹۶۷ در مجموعه ای از مطالعات نویسندگی انگلیسی که به لنین اهداء شده است نوشت: "لنین گام مهمی در جهت بسط مارکس در زمینه ی تولید ساده و بسط یافته برداشت."^۱ هم او در ارزیابی مفروضات کلی نگرش لنین در "توسعه ی سرمایه داری در روسیه" خاطرنشان ساخت که "الگوی بسیار امید بخش و بسیار درخشان رشد اقتصادی امروز به مارکس و لنین بیش از مکتب نئو کلاسیک مطلوبیت نهایی *Marginal Utility* نزدیک است."^۲

اینک این پرسش اساسی مطرح است که رمز این دستاورد نگرشی و روش شناختی در کجاست؟ به خود لنین باز گردیم. او چون مارکس در "سرمایه" خاطر

^۱ A.Nove. „Lenin as Economist“ in: Lenin, The Man, The Theorist, The Leader. Ed. L, Shaprio and Reddaway. نیویورک، واشنگتن، لندن. ۱۹۶۷، ص ۱۹۷.

^۲ - همانجا ص ۹۸-۱۹۷

نشان می سازد که علیرغم وجود یک سلسله مفروضات ذهنی شده که حیطة ی تحلیل او را محدود می سازند، ضروری می داند تا "تمامی روند توسعه ی سرمایه داری در روسیه را در تمامیت آنها مورد توجه قرار دهد."^۲ برای لنین چنین رویکرد "کل گرایانه"^۳ ای به مثابه یک استلزام روش شناختی اساسی تلقی می شد و به همین اعتبار است که با صراحت نوشت "نویسنده چشم های خود را هرگز بر دشواری و حتی بر خطرات ناشی از پرداختن به چنین عرصه ی وسیعی نمی بندد. بلکه به نظر او چنین می آید که به منظور تبیین و تصریح مسئله ی بازار داخلی برای سرمایه داری روسیه، ضرورت مطلق دارد تا بستگی فیما بین جنبه های گوناگون روند و بستگی متقابل آنها را نشان دهد."^۴ من در آنچه که از پی می آید بار دیگر به این نکته باز می کردم که چگونه این نحو رویکرد در سهمی که لنین برای غنای دیالکتیک ایفا کرد اساسی و حیاتی بود. آنچه که عجالتاً از بیان آن ناگزیرم این که "توسعه ی سرمایه داری در روسیه" نه تنها بیانگر سطح گسترده ی نگرشی مطالعه بلکه در عین حال مظهر تجسم یک آزمایشگاه خاص تاریخی عالی است. در این اثر لنین در حقیقت عالی ترین کاربردهای تاریخ اقتصادی کمی را اعمال کرد:

کاری که در غرب تنها در چند دهه ی قبل صورت بندی شد. او در این اثر، تحلیلی آماری از ساختار اجتماعی و مسئله قشر بندی اجتماعی و توصیفی از لحاظ تاریخ شناسی پویا از پدیده ها به عمل آورد که با ترکیبی استوار از تحلیل های کمی و کیفی قرین بود و به شکل الگوی کابرد آمار در مطالعه ی توسعه و تحول پدیده ای معین و لذا مطالعه ی ساختار و پویایی آن انجامید. لنین به مثابه یک محقق و مورخ بیش از هر چیز به لحاظ تلاشش در جهت تلقی "تمام گرایانه" از واقعیت های عینی و قرار دادن آن واقعیت ها به مثابه نقاط عزیمت خود متمایز است. "عنایت به این حقیقت اجتناب ناپذیر ضروری است که مارکسیست باید زندگی را چنان که هست و بدهد

^۲ - لنین «The Development of Capitalism in Russia»، مسکو، ۱۹۷۷، ص ۲۵.

^۴ - لنین، منتخب آثار، لندن ۱۹۳۶، جلد ۲، ص ۵۳.

دقیق واقعیت را مورد توجه قرار دهد نه آنکه به حفظ نگرش دیروز که چون هر نگرشی در بهترین وضع تنها می تواند بر امور کلی ناظر باشد ادامه دهد.^۵ بدین گونه است که ما آشکارا می بینیم که با این که او در عمل تحلیل جامعه شناختی خویش به نحو ماهرانه ای نگرش کلی و روش دیالکتیکی مارکس را به مثابه شالوده ی روش شناختی خویش به کار می گیرد، مع الوصف "بر زمینه ی واقعیت"ها با همه ی پیچیدگی متضادشان استوار می ماند. این اصل کلی همیشه با واقعیت ها مواجه بودن، در تحلیل جامعه شناسی مشخص لنین بسیار ضعیف است. با وجود همه ی این مقدمات پرداختن به لنین به مثابه یک مورخ ضمن محدود کردن او به آن چه که در "توسعه سرمایه داری در روسیه" و حتی در "امپریالیسم: عالی ترین مرحله ی سرمایه داری" انجام داده است، در حقیقت محدود ساختن گستره ای است که او در آن چنین مشخصه ی بارزی را نشان داده است. به باور من بسیار مهم است تا بکوشیم در توضیح از این خصیصه سه موضوع عمده را مورد توجه قرار دهیم.

۱- نگرش لنین در باب روندهای تاریخی.

۲- رویکرد لنین به معرفت تاریخی در مطالعه ی نگرشی و در حیات عملی، به خصوص فعالیت سیاسی او.

۳- رویکرد روش شناختی لنین نسبت به مطالعه ی تاریخی.

بطورکلی می توان گفت که تحلیل نگرشی و هم چنین فعالیت عملی لنین با تاریخ گرایی بسیار جنبه ای عجیب است. این واقعیت در مارکس و در لنین بر مبنای نگرشی معین نسبت به روندهای تاریخی و نقش اساسی مطالعه ی تاریخی و معرفت تاریخی در جریان نگرش پردازی و در فعالیت عملی استوار است. اساساً تاریخ گرایی یک اصل بنیادی در رویکرد دیالکتیکی به مطالعه ی طبیعت و جامعه است. بر اساس چنین رویکردی هر پدیده ای تنها اگر در جریان حرکت و تحول و ضمن رابطه اش با

^۵- لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۱، Progress Publishers، مسکو، ص ۱۳۴.

پدیده های دیگر و در روند تأثیرات متقابلش با توجه به اوضاع مشخصی که ضمن آن این پدیده های به هم بسته وجود دارند مورد توجه قرار گیرد قابل درک است. لنین به ویژه در "دوستان خلق کیانند و چگونه با سوسیال دمکرات ها مبارزه می کنند." توضیح می دهد که "برای مارکس مهم بود تا قانون حاکم بر پدیده هایی را که مورد تحقیق قرار می دهد بیابد و مهم تر از آن برای او قانون تغییر و تحول آن پدیده ها، انتقال آن ها از شکلی به شکل دیگر، از یک نظم روابط اجتماعی به نظمی دیگر بود... مارکس حرکت اجتماعی را به مثابه روندی از تاریخ طبیعی می دانست که قوانینی بر آن حاکم اند که نه تنها از اراده، آگاهی و تمایلات انسانی مستقل اند بلکه بیش از آن، اراده، آگاهی و امیال انسان ها را تعیین می کنند." با التفات به این حقیقت است که ما ضمن بحث از وجود خصیصه ی تاریخ گرایی در روش شناسی تحقیق علمی لنین، دست کم از دو جنبه ی مشخص این خصیصه می توانیم نام ببریم.

۱- تاریخ گرایی وجود شناختی، یعنی تاریخ گرایی ای که در نگرش روندهای تاریخی بازتاب یافته است.

۲- تاریخ گرایی عمل گرایی که بر نقش معرفت تاریخی در ایجاد نگرش هایی که به تحلیل جامعه مربوط می شوند تأکید می ورزد.

در این ارتباط کلی دو روند به هم بسته را در فعالیت لنین می توان مشاهده کرد: روند قالب بندی "تاریخ انسان" و روند "نوشتن تاریخ". در این راستا لنین گذشته را و واقعیت بالفعل را مشاهده می کرد و گرایش ها را باز می یافت و مقدرات آنها را پیش بینی می کرد و در عین حال معرفت حاصل از این دریافت ها را در حل مسائل عملی و عینی به کار می برد. وی در متحقق ساختن همه ی آنچه که گفتیم توجه جدی و دقیقی به دو بخش از نگرش روند تاریخی مارکس یعنی «ماده گرایی» «تاریخی» مبذول می داشت. این دو بخش یا دو عامل عبارت بودند از «دیالکتیک» و نقش "عامل ذهنی" یعنی آگاهی انسانی در تاریخ. اینک آموزنده است که تا آنجا که مطلب

۱- لنین. مجموعه آثار، جلد ۱، Progress Publishers، مسکو، ص ۱۶۶.

به عامل ذهنی ارتباط می یابد طرز تلقی لنین نسبت به آموزه ی مارکس را مورد توجه قرار دهیم. لنین بر اساس آنچه که از عمل اجتماعی او برمی آمد یکی از محدود نظریه پردازانی بود که با تفسیر اثباتی گرایانه و قدرمآبانه ی نظریه ی مارکسی در باب واقعیت در افتاد و در همین نکته است که منشاء بیان مشهور او در باب الویت سیاست یعنی که "عمل آگاهانه" نسبت به اقتصاد، یعنی که روندهای خودبه خودی اقتصاد نهفته است. هم چنان که پیشتر به اشاره گفتم اصل محوری نگرشی و روش شناختی نظریه ی لنین در باب طبیعت و جامعه دیالکتیک بود. در تعبیر و روایت "وجود شناختی" از لحاظ لنین چنین اصل تعمیم بسیار مجرد مکانیک تغییر تا حدود زیادی با وظیفه ی "گزینش" و عمل کردن با داده های آماری درگیر بود. آمار از لحاظ او واجد این قابلیت بود تا داده های ضروری کلان گستره را در اختیار او قرار دهد و تنها با بررسی چنین داده هایی است که قوانین اجتماعی کشف شدنی تلقی می شدند. برای نمونه در باب آنچه که لنین در این زمینه بدان پرداخت به واریسی کمی سه شرایط زیر می توان اشاره کرد:

۱- تصریح صحت آماری، به خصوص در دسته بندی داده های آماری.

۲- ارجاع تحلیل آماری به یک ساختار عام معین. (کل)

۳- کاربرد روش های کمی نه برای تبیین ساده ی یک پدیده ی تاریخی، بلکه برای

حل یک مسئله ی معین.

خصیصه ی دیگر روش شناسی تاریخی لنین که به روشنی در "توسعه ی سرمایه داری در روسیه" مورد توجه قرار گرفته است عبارت است از وجه نظر جغرافیایی که توسل به آن را به نحو مستمر در آن اثر می توان یافت. ناظر بر این روش شناسی است که لنین به نحو پیوسته ای می کوشد تا بین مناطق جغرافیایی تمایز قائل شود و به همین اعتبار مفهوم مناطق اقتصادی را به مثابه مقوله ای برای عرصه های منطقه ای خاص متحول سازد. این نوع تحلیل امروز در جغرافیای اقتصادی بسیار شایع است، با این همه هنوز هم سرمشق غنی لنینی در این باب در

تاریخ اقتصادی به مثابه‌ی شالوده‌ی تحلیل‌های معاصر به شمار می‌آید. با توجه به روندهای تاریخی، چنین اهرمی در حقیقت آموزه‌ای است که بر این نکته تأکید می‌کند که "تحول تاریخی امری فراگیر و آکنده از تضادهاست."^۶ بنابراین به باور لنین خلع مارکسیسم از دیالکتیک به معنای خلع آن از منش او به عنوان وسیله‌ای برای عمل مؤثر است و این در عین حال به معنای "انفصال بستگی با وظایف تاریخی معین یک دروانی است که با هر چرخش تاریخی دیگرگون می‌شود."^۸

لنین در دیالکتیک، مفهوم عام (تمام‌گرا) و ساختاری واقعیت و هم چنین نظریه‌ی نقش پویای تضادها را به تکرار تأکید می‌کرد. برای او جامعه‌ی یک نظام جامع از روابط اجتماعی بود. چنان‌که گفتیم رجوع به این اصل را آشکارا می‌توان در "توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه" تماماً یافت. رویکرد دیالکتیکی لنین به روندهای تاریخی پیش از هر موردی در تحلیلی که از نقش عوامل "عینی" و "ذهنی" به عمل می‌آورد متجلی است.

در این باره بخصوص می‌توانیم گفت که وجه مشخصه‌ی او به نحو عیانی به بستگی تنگاتنگ این دو عامل مبتنی است. بعدها و تنها در روایت استالینی از مارکسیسم بود که بین عوامل عینی و ذهنی جدایی خیره‌سزانه‌ای اعمال گردید. در آن روایت عامل عینی به درک قدرگرایانه‌ی "قانون تاریخ"، مستقل از "عمل انسان" تغییر شکل داده شد، در حالی که عامل ذهنی به نوعی "اختیارگرایی" بدون هیچ‌گونه ارتباطی با واقعیت تحریف شد. لنین همه‌گاه بر این دقیقه پای می‌فشرد که روندهای تاریخی واجد خصیصه‌ی قانون‌مندند و هر بررسی تاریخی عهده‌دار یافتن این قاعده‌مندی هاست. او از قید این مهم‌تن نمی‌زد که ماده‌گرایی تاریخی "بررسی علمی تاریخ را به مثابه‌ی یک روند همگون و قانون‌مند در همه‌ی تنوعات و

^۶ - همانجا، همان صفحه.

^۸ - منبع ۴.

تضادهای انبوه اش"^۹ امکان پذیر می سازد و در این راستا بر اهمیت خطیر عواملی چون دانش، آگاهی و نگرش در پژوهش تاریخی اصرار می ورزید. نظریه ی تاریخ به مثابه "روندی قانون مند" و در عین حال در نتیجه ی "عمل انسان" تعمیم خود را در نگرشی می یافت که به عمل فردی و گروهی مربوط می شد. به باور او بدون در نظر گرفتن عامل ذهنی سخن گفتن از هر نوع تأثیر بر روندهای تاریخی عوامل عینی ناممکن و خطاست. واقعیت عینی تنها از طریق بازشناخت آن توسط "انسان" می تواند بر اعمال انسانی تأثیر کند. تمامی اعمال فردی و گروهی انسان توسط جهان بینی انسان هایی که "عمل" می کنند هدایت می شود. این افراد گروه ها روش ها و اهداف در عمل، خویش را بر شالوده ی چنان "معرفتی" که ممکن است مطلوب یا نامطلوب، درست یا نادرست باشد صورت بندی می کنند. چنین معرفتی هر چقدر که با واقعیت عینی یکسان دیس تر است ثمربخش تر است. در مورد اعمال گروهی که لنین به عنوان یک متفکر سیاسی به آن حساسیت فراوان نشان می داد یک عامل اضافی به قصد مؤثر بودن آن عبارت است از "همگونگی" نظر به جهانی که در معرض مشاهده است. لنین توضیح می داد که عدم دست یابی به "هدف ها"یی که "اعمال" انسانی متوجه آند و هگل در "درس های منطق" به آن اشاره می کند علت خود را در این واقعیت نهفته دارند که واقعیت بدان گونه که در حقیقت وجود دارد تعبیر نمی شود. نتایج عمل به باور لنین به میزان "بازشناخت" ذهنی ای است که از عینیت بالفعل موجود وجود دارد.^{۱۰}

بر اساس چنین قولی است که پیکار مستمر لنین در جهت ایجاد یک حزب منضبط و نیرومند سیاسی چه در استراتژی و چه در تاکتیک با نگرشی همگون، هماهنگ و قابل توجیه هدایت می یافت و به همین اعتبار بود که او تأکید می کرد نگرش مارکس بدو یک نگرش توجیه نشده بود اما به تدریج به صورت نگرشی موجه در آمد. "به

^۹ - منبع ۷، ص ۲۴.

^{۱۰} - لنین. Progress Publishers, Philosophical Notebook, مسکو

باور ما فقدان نگرش، یک جریان انقلابی را از حق وجود باز می‌دارد و به نحو اجتناب‌ناپذیری دیر یا زود آن را از لحاظ سیاسی محکوم به انهدام خواهد ساخت.^{۱۱} به باور لنین صورت بندی یک جهان بینی، خود روندی تاریخی است. انسان تاریخ را می‌سازد اما در عین حال خود یک "محصول تاریخ" است. بدین ترتیب چنانچه مورخی بکوشد تا افکار یا اعمال را تبیین کند در این صورت نمی‌تواند خود را به تحلیل واقعیت عینی بالفعل در ارتباط با فرد یا گروهی که مورد مطالعه است محدود سازد. بلکه بر اوست تا چنین تحلیلی را به "گذشته" نیز بسط دهد. بدینگونه بود که او نگرش‌های غیر مارکسیستی روندهای تاریخی را از منظر دو نقیصه آسیب پذیر می‌یافت، یکی از آن دو نقیصه جداسازی تحلیل از "حرکات" اعمال انسانی است که در آن حالت لزوماً دورنمای آن انگیزه‌ها مورد غفلت قرار می‌گیرد. و اما دیگری فقدان تحلیل اعمال گروهی در آن نگرش هاست که در تاریخ بسیار با اهمیت اند.^{۱۲}

چنان که گفتیم نگرش عمل‌گرای لنین با مبارزه‌ی او علیه تعبیر قدرگرایانه و شکلکی نظریات مارکس در باب تاریخ عجین بود. او به دفعات بر این نکته اصرار می‌ورزید که "اتهام قدرگرایی با دواعی نگرش تاریخ مارکس ابطال شده است."^{۱۳} "هیچ مارکسیستی نگرش مارکس را به عنوان شمای کلی و جبراً فلسفی تاریخ تلقی نمی‌کند... مارکسیست‌ها بلاشک از نگرش مارکس تنها روش‌های گرانبهای آن را که بدون آن تبیین روابط اجتماعی ناممکن است به عاریت گرفته‌اند و در نتیجه آنها معیار این روابط را که تنگاتنگ در واقعیت قرار دارند و نه در شماهای مجرد و بی‌معنای «چنین است و جز این نیست»، مورد توجه قرار می‌دهند"^{۱۴} لنین تمامی پندارهای نگرشی‌ای را که از "چرخ تاریخ" یا "نیروهای عنصری و اولیه" سخن

^{۱۱} - لنین. ()، مجموعه آثار، جلد ۶ ص ۱۸۸.

^{۱۲} - منبع ۷، ص ۱۶.

^{۱۳} - نقد کتاب برنشتاین به نام «سوسیال دموکراسی»، مجموعه آثار لنین، جلد ۴ ص ۱۹۸.

^{۱۴} - منبع ۶، ص ۴۷۲.

به میان می آوردند با تلخی گزنده ای به استهزا می گرفت. تحلیل او از طبقات، مبارزه ی طبقاتی و انقلاب را می توان به مثابه مشخصه ای از "نگرش عمل" او مورد توجه قرار داد. در این جا می توان با در کنار هم قرار دادن تمامی این تحلیل ها در باره ی نگرش انقلاب لنین سخن گفت: او بر مبنای رویکرد کلی اش به نحو استواری در تکاپوی تبیینات تاریخی و زمینه ی خاص تاریخی بود، وی در کوشش برای تبیین ظهور و سقوط نگرش های گوناگون سوسیالیسم در اروپا تفاوت های تحول از لحاظ تاریخی متفاوت خصلت نهضت دهقانی، خرده بورژوازی و کارگری را خاطر نشان می ساخت. ناظر بر این تفاوت ها بود که او مفهوم یک انقلاب بورژوایی نظیر انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، انقلاب بورژوا دموکراتیک نظیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب سوسیالیستی را در ادبیات سیاسی قرن ما باب ساخت. در این زمینه ضروری است تا مفهوم لنینی "اوضاع انقلابی" را مورد توجه قرار دهیم. او به انقلاب به مثابه "لحظه" ای که در آن "زمان تاریخی" سرعت می گیرد یاد می کرد. در ادوار دیگر اگرچه ممکن است که تغییرات بریده ی سریعی نیز تحقق پذیرد اما عموماً "سرعت" "زمان تاریخی" کندتر است. او تصریح می کند که در این دو زمان تاریخی هیچ چیز به نحو "خود به خودی" یا "خودکار" عملی نمی شود. انقلاب تنها در موارد دقیقاً "معینی" پیروز می گردد. غالب انقلابات با شکست مواجه می شوند زیرا که چنین نیست که هر "وضع انقلابی" به انقلاب پیروز منجر شود.

نگرش انقلاب لنین را می توان به مثابه تحقق نگرش عمل در عرصه سیاسی تلقی کرد و حال آن که نگرش دیگر او که می توان آن را نگرش "توسعه ی ناپهنگام سرمایه داری" خواند تحقق "نگرش عمل" او در اقتصاد است. به این اعتبار است که او قویاً تفسیر شکلکی "شکل بندی های" مارکس را مورد انتقاد قرار می دهد. او از طرح این مقوله در نمی گذرد که در بخش های متفاوتی از جهان ویژگی های معینی در این زمینه وجود دارد که برای درک نفس وجود شکل بندی های معین و هم چنین برای "انتقال" از یک شکل بندی به شکل بندی دیگر باید دقیقاً از نظر دور

داشته نشوند. چنین "انتقالی" می تواند واجد خصیصه ای "انقلابی" یا "تکاملی" باشد. ناظر بر این نکات اهرمی است که لنین در امر تحقیق از توسعه ی سرمایه داری در روسیه بیش از هر چیز توجه عمیقی نسبت به توسعه ی سرمایه داری در کشاورزی مبذول می دارد. او به نحو بارزی دو الگوی این توسعه، یعنی تحول انقلابی در آمریکا و تحول تکامل در پروس را از یکدیگر متمایز می سازد. مشخصه ی تحول نخستین وجود یک اشرافیت نیرومند زمین دار است که دولت نماینده ی ابزار آن به شمار می آمد. تحلیل لنین از توسعه ی سرمایه داری در کشاورزی با روش پروسی به صورت یکی از ساختارهای نگرشی تاریخ نگاری مارکسیستی در این زمینه در آمد. لنین با مشاهده ی گرایش های توسعه ی سرمایه داری بطورکلی که پس از مرگ مارکس به ظهور پیوست، آن گرایش ها را در "امپریالیسم: عالی ترین مرحله ی سرمایه داری" جمع بندی و خلاصه کرد. این گرایش ها توسط اقتصاددانان غربی نظیر جی، هویسون به عیان مورد مشاهده قرار گرفت. اما لنین این مشاهدات جدید را با نگرش تاریخ خویش، یعنی با نگرش عمومی روند تاریخ مارکس پیوند داد.

"نگرش عمل" لنین ضمن تأکید بر نقش "آگاهی" انسان و هوشیاری نسبت به "شرایط عمل" نقش مهمی را توجیه می کند که او آن را به "دانش تاریخی"، یعنی به "عملگرایی تاریخی" خود نسبت می دهد. قصد من در این جا "عمل" در مطالعه ی جامعه و "فعالیت" عملی است. در اینجا امکان طرح این پرسش وجود دارد که: چه نکته ای موجب می گردد تا در مطالعه ی جامعه بر "تاریخ" ناظر باشیم؟ زمانی که ما چنین نکته ای را عنوان می کنیم آن فرضیه ی لنین را در ذهن داریم که به نقش مرکزی مطالعه ی تاریخی یا "نقطه نظر تاریخی" در همه ی تحلیل هایی که در عرصه ی علوم اجتماعی، به عمل می آید متوجه است. او خاطر نشان می سازد که "مطلوب ترین امر در مسئله ی علوم اجتماعی، و نکته ای که واقعاً در امر رویکرد درست به مسئله ضروری است و اجازه نمی دهد تا کسی در

انبوه باورهای ناسازگار و متنوع گم شود، و مهم ترین امر اگر کسی بخواهد تا به مسئله به نحوی علمی برخورد کند، این است که بستگی تاریخی را فراموش نکند و هر مسئله را از منظر این واقعیت که پدیده ی معین چگونه در تاریخ بوقوع می پیوندد و مراحل اصلی آن در جریان تحول اش چیست و از نقطه ی نظر تحول اش امروز به چه صورت در می آید مورد آزمون قرار دهد"^{۱۵}

زمانی که تروتسکی نوشت "تاریخ هر انقلاب مثل هر تاریخ دیگری باید بیش از هر چیز شرح دهد که چه رخ داد و چگونه، اما این به تنهایی کافی نیست. از همان شرح و تفصیل باید معلوم شود که چرا آن طور رخ داد و نه به طور دیگر". و یا آن جا که به تصریح می آورد که "خواننده ی جدی و موشکاف خواستار بی طرفی خائنانه نیست... او خواهان وجدانی علمی است که توجیه هم دلی ها و انزجارهای آشکار و نهان خود را در مطالعه ی صادقانه ی واقعیات و تعیین روابط حقیقی این واقعیات با یکدیگر و هم چنین در انکشاف قوانین علمی حرکت آنها بجوید. یگانه عینی گرایی تاریخی ممکن جز این نیست"^{۱۶} در حقیقت بر همان باور نگرشی لنین ناظر بود.

نباید از یاد برد که آن چه که از لنین روایت شد به معنای کاربرد ساده لوحانه ی "مواد تاریخی به منظور غنی ساختن دانش عینی ما نیست. لنین در بحث از نقش "دانش تاریخی" در مطالعات اجتماعی قبل از هر چیز بر "سودمندی" دانش تاریخی در روند تدارک و ایجاد نگرش ناظر است. تنها ایجاد و کاربرد نگرش می تواند پژوهش اجتماعی را با عناصر پیشرفت در آن تحقیق تجهیز کند. اهمیت محوری "دانش تاریخی" و سودمندی آن در کل بدنه ی نگرشی لنین لزوماً مرا و امی دارد تا بر سر آن کمی درنگ کنم.

^{۱۵} - لنین، «State» مجموعه آثار، جلد ۲۹، مسکو ۱۹۶۵، ص ۴۷۳

^{۱۶} - لنون تروتسکی. «تاریخ انقلاب روسیه»، ترجمه ی سعید باستانی. جلد اول. چاپ فانوس

بیان این مطلب که "دانش تاریخی" چیست و چرا وجود آن لازم است در بدو امر پیچیده و دشوار به نظر می آید. قید این نکته که "دانش" یا "معرفت" تاریخی به ما اطلاعاتی در باره ی گذشته ی انسان و کار او ارائه می کند خود موجب طرح پرسش های دیگری است. چرا ما به معرفت نسبت به گذشته نیازمندیم؟ آیا اگر چنین معرفتی وجود داشته باشد ما می توانیم آن را در مورد انسان معاصر و حل مسائش به کار گیریم؟ پاسخ به این پرسش ها نیز از پیش کار سهلی نیست. یک دلیل عمده ی دشواری در پاسخ گویی به این پرسش ها معانی متعددی است که معمولاً برای مفهوم "سودمندی" وجود دارد. انسان معاصر با مسائل دشوار و گوناگونی مواجه است: از میان بردن نابرابری اجتماعی، دست یابی به منابع جدید انرژی، حفظ محیط زیست، مبارزه علیه بیماری های وخیم، غلبه بر فقر و گرسنگی و جهل و بیکاری فراگیر و بالاخره مبارزه با ستم ملی و جهانی و تلاش برای رهایی از علل آن از جمله مسائل میرم و جدی است. با توجه به لزوم فوری حل این مسائل بلادرنگ این واقعیت در ارتباط با پرسش های فوق در مقابل ما قرار می گیرد که هیچ جامعه ای نمی تواند در شرایط ابتلا به چنان مشکلات خطیری نیروهای مالی و مادی خود را برای کسب "معرفتی" غیرضروری و "ناسودمند" صرف کند. واگذاری کرسی های تحقیق و تدریس دانشگاهی و ماشین های غول آسای چاپ و رایانه های پیچیده در خدمت بسط و دریافت "دانش تاریخی" "اگر" که معرفت نسبت به گذشته ناسودمند باشد و نتواند در حل مسائل مبرم زمان حاضر به کار آید کار عبث و نادرستی است. غالباً و به خصوص در غرب سودمندی دانش تاریخی زیر سؤال قرار گرفته است. تمایلاتی که به باور "ناسودمند"ی دانش تاریخی و اساساً تاریخ متوجه اند عمدتاً خود نتیجه ی لازم تعبیری است که از معنای تاریخ به عمل می آید. طرفه آن که خود این تغییر به استناد شواهد متعدد و سمت گیری های غیرعلمی- عینی حاصل واکنش مدافعان نظامات در حال افول در شرایط بحران های عمیق اجتماعی و تغییرات انقلابی است. اینک پرسش واقعی این است که دانش تاریخی چه نیازهای اجتماعی ثابتی را که طی

قرون متمادی و در ساخت های اجتماعی متفاوت اهمیت خود را حفظ کرده اند برآورده ساخته یا می سازد؟ به باور من در بدو امر کلی ترین راه برای پاسخ گفتن به این پرسش این است که بدانیم وظیفه ی دانش تاریخی قبل از هر چیز مدد به توسعه و پیشرفت و غنی سازی "خودآگاهی" اجتماعی در جوامع و جماعات مختلف بشری است. به اعتبار چنین نقشی است که معمولاً دانش تاریخی را در جامعه دارای همان نقشی می دانند که "حافظه" در فعالیت حیاتی و روزانه ی انسان به عهده دارد. فردی که فاقد حافظه است و یا حافظه اش در حادثه ای آسیب دیده است خودآگاهی فردی و مشخص خود را از دست می دهد و شخصیت اش دچار پریشیدگی رفتاری می گردد و از تشخیص هویت خود قاصر می ماند. حافظه متضمن حجم عظیمی از ذخایر پرسودمند اطلاعاتی در باره ی رویدادها، آشنایی ها، قواعد، احکام و معیار و میزان های عملی روزانه: تولید و فعالیت های اجتماعی و سیاسی است، مواردی که لزوماً بسیاری از آنها برای حال و آینده واجد عواقب و آثار جدی است. هر فرد به اتکای حافظه در "وضعیتی" است که ضمن آن می تواند اطلاعاتی را مبادله، منتقل یا ذخیره کند. به تعبیری دیگر حافظه ی فردی را می توان به مثابه یک "آگاهی فردی تاریخی" تلقی کرد. "نیاز" اجتماعی ای که دانش تاریخی، به مثابه حافظه ی جمعی بر سر ارضاء و بر آوردن آن است "پیش بینی" شرایط ضروری اس است که به قصد خود سامانی و "خودآفرینی" فرهنگ قومی، ملی و اجتماعی به قصد بیداری و آگاهی از "خود" به عنوان یک جامعه و قوم متفاوت از دیگران و در عین حال به عنوان جزیی از یک کل جامع مشخص و ضمن این جزینیت به مثابه یک کل حیاتی است. چنین دانشی حلقه ی میانی و رشته ی پیوند بین نسل هاست و شرایط لازم برای کنش متقابل، تفاهم متقابل و برقراری صور معینی از همکاری بین توده ها را در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی فراهم می آورد. با عنایت به این سرشت اساسی دانش تاریخی است که رویکرد مارکس به مقوله ی تاریخ اوج اعتلایی تمامی باورهای جانبدارانه نسبت به اصالت و سودمندی تاریخ در عمل انقلابی انسان تلقی

می شود. "هایدگر" محققاً دچار مبالغه نبود زمانی که نوشت "مفهوم مارکسیستی تاریخ برتر از همه ی نظریه های دیگر تاریخ است."^{۱۷} مارکس خود بر تاریخ به مثابه "یک" و "تنها" علم واقعی تأکید می کند و می نویسد:

"ما تنها یک علم واحد می شناسیم و آن "علم" تاریخ است. به تاریخ از دو نظر می توان نگریست: آن را می توان به تاریخ طبیعت و تاریخ انسان ها تقسیم کرد. ولی هر یک از این دو با هم پیوندی ناگسستنی دارند. تا زمانی که انسان ها وجود دارند تاریخ طبیعت و تاریخ انسان ها یکدیگر را متقابلاً مشروط می کنند."^{۱۸} و باز هم او تأکید می کند:

"تاریخ برای ما همه چیز است و ما آن را بیش از هر نظام فلسفی ای که پیشتر بوده است مقام بخشیده ایم."^{۱۹}

از فراز این توضیحات لازم اینک به لنین باز می گردم. دقیقاً بر زمینه ی دریافت نسبی از "دانش تاریخی" مارکسیستی است که می توان دو نوع نگرش را که توسط لنین پرداخته شد و به مورد عمل گذاشته گردید و بیشتر به آن اشاره کردم از یکدیگر متمایز ساخت. نخستین از آن دو عبارت است از "نگرش های تبیین" که به مسائلی از این گونه که "چرا و چگونه" واقعه ای رخ می دهد و یا "چرا" چنان واقعه ای عملاً روی داده است پاسخی "فرضی" ارائه می کند. روشن است که بدون رجوع به "دانش تاریخی" ایجاد چنین نگرشی از یکی از عمده ترین عناصر اصلی خود محروم می ماند. نوع دیگر از این چنین نگرشی را می توان نگرش "پیشیابانه" خواند. زیرا که چنین نگرشی به پرسش از نوع واقعه مربوط می شود. کشف این مهم ساده است که نگرش های "پیشیابانه" اعم از خوب یا بد، شالوده ی استراتژی و

M. Heideger. PLATONIS LEHRA VONDER VAHRHEIT, MIT ^{۱۷}
EINEN BRIEF UBER DEN.

^{۱۸}- مارکس و انگلس، «ایدئولوژی آلمانی»، مسکو ۱۹۶۷ و ص ۲۸.

^{۱۹}- مارکس و انگلس، مجموعه آثار، جلد ۳ ص ۴۶۳.

تاکتیک را می سازد. در مورد لنین که نوشته های خویش را عمدتاً تابع عمل سیاسی می ساخت باید گفت که به منظور دست یابی به هدفی خاص هر دو نوع نگرش تنگاتنگ در کنار هم به کار گرفته می شوند. نگرش "تبیینی" در کار تاریخی او در صورت بندی اظهارات "پیشیابانه" و تعمیم ها مقام مرحله ی اول را احراز می کرد. رجوع هر دو نگرش به قاعده مندی های تاریخی و تاریخیت آنها در حقیقت بازتاب تفاوت اساسی ای بود که بین اظهارات مربوط به علوم طبیعی و اجتماعی وجود داشت. در آثار لنین موارد متعددی از نگرش هایی را می توان یافت که بر تحلیل تاریخی استوارند. به پاره ای از این موارد پیشتر آنجا که از تحلیل نگرش روند تاریخی او سخن می گفتیم اشاره کردم. در این فرصت ضروری است که به پاره ای دیگر از آن موارد اشاره کنم. چنان که می دانیم مسئله ی دهقانی درکنار بسیاری از مباحث نگرشی، برای فعالیت سیاسی حزب کارگران در روسیه، مقوله ی بسیار با اهمیتی تلقی می شد. لنین در این مورد پیوسته تحلیل مربوط به تغییر اوضاع موجود را با پژوهش در جهت "تبیینات تاریخی" ترکیب می ساخت. تنها بر شالوده ی چنین وجه نظری او برنامه های عمل خویش را در باب مسئله ی دهقانی صورت بندی کرد. مسئله ی بقایای اقتصاد ارباب رعیتی که قویاً مورد توجه قرار داشت در این جا جلب نظر می کند. لنین در دیباچه ی چاپ دوم "توسعه ی سرمایه داری در روسیه" در سال ۱۹۰۷ دو نوع تجربه ی تاریخی را خاطر نشان می سازد که رفتار بالفعل دهقانان را شکل و قوام بخشیده بود. تجربه ی کهن (فئودال) و تجربه ی بالفعل موجود، یعنی انقلاب ۷-۱۹۰۵. "انقلاب اینک به نحو روزافزونی موضع "دوگانه" و نقش دوگانه ی دهقانان را آشکار می سازد. از یک سو بقایای وخیم و گران اقتصاد بیگاری و همه ی انواع بقایای بردگی تماماً مبین منابع عمیق نهضت دهقانی و ریشه های عمیق دهقانان به مثابه یک توده بود و از سوی دیگر در مسیر انقلاب خصلت احزاب سیاسی گوناگون و در جریان های متعدد و آرمانی- سیاسی به نحو

باطنی ساخت متضاد این توده را می نمایاند.^{۲۰} لنین خود را به اعمال تحلیل شرایط روسیه محدود نساخت بلکه به نحو قاطعی مواد مقایسه ای فراوانی را ارائه کرد که از آن جمله موادی را که به نحوی به اوضاع و نظرات مربوط به دهقانان فرانسه در انقلاب ۱۷۸۹ و بعد مربوط می شد به مثابه موارد مشابه ارائه می کرد. به این معنی است که می توان گفت در حقیقت لنین با خلق آثاری که از لحاظ تحقیق گرانبهاست نشان داد که مفسر هوشمند و بلامنزاع مسئله ی ارضی در روسیه است. آنچه که او در این زمینه به گنجینه ی معرفت علمی- اقتصادی افزود تماماً نتیجه ی کار مداوم و نقد نافذ و بی گذشت بود. چنان معرفت انبوه و تعمیم یافته ای که او در واکنش هوشیارانه اش در اقتصاد سیاسی نسبت به اوضاع متغیر روزگار و میهن اش به کار برد. دقیقاً در همین خصیصه است که ما نقش تجسم یافته ی یک مورخ و متفکر سیاسی را در حیات عملی و معنوی او باز می یابیم.

جز آنچه که گفتم در دیگر صورت بندی های نگرشی لنین نیز شالوده های تاریخی را می توانیم یافت. برای مثال خود او می گوید که در زمینه ی مبارزه ی طبقاتی، حزب موظف است تا تمامی الگوها و نسخه های آئین پردازانه را رها کند و اصل یک رویکرد تاریخی به موضوعات را راهنمای خویش قرار دهد. وی در وصایایش در باب موضوع انقلاب، تاریخ مبارزه ی بورژوازی فرانسه و آلمان در قرون هیجده و نوزده و پس آن گاه تجارب انقلاب ۷- ۱۹۰۵ روسیه را مورد مقایسه قرار می دهد. در این میان او می کوشد تا این دقیقه را تبیین کند که چرا توهمات یک دموکراسی جمهوری خواه خرده بورژوازی با قدرت تمام در آلمان ۱۸۴۸ به ظهور پیوست و حال آن که در روسیه ی ۱۹۰۵ یک سازشکاری خرده بورژوایی که بدون هیچ مبارزه ای تن به سازش سپرد علنی شد.^{۲۱} این تفاوت ها را به باور او باید در

^{۲۰}- لنین، منبع ۳، ص ۷- ۶.

^{۲۱}- لنین. «The Assessment; of Russian Revolution»، مجموعه آثار، جلد ۱۵،

مسکو ۱۹۶۳ ص ۵۲.

"شرایط تاریخی" هر دو انقلاب بازیافت در روسیه تضاد حاکم بین خرده بورژوازی و نظم کهن حادثتر از آن چیزی بود که در آلمان وجود داشت. اما در عین حال آگاهی اجتماعی پرولتاریا و خصلت انقلابی دهقانان، لیبرالیسم روسیه را به آغوش ضدانقلاب سوق می داد.^{۲۲} بر مبنای چنین تبیین تاریخی ای او در سال ۱۹۰۸ نگرش پیشیابانه ای را صورت بندی کرد که بنابراین در روسیه "پیروزی انقلاب بورژوازی تا همان حد ناممکن تلقی می شد که "پیروزی بورژوازی". چنین بیانی ظاهراً متناقض می نماید. اما یک حقیقت است. برتری جمعیت دهقانی، ستم کشی ناگوار آنان از سوی نظام زمین داری بزرگ نیمه فئودالی، قدرت و آگاهی طبقاتی پرولتاریایی که اینک در حزب سوسیالیستی سازمان یافته بود، همه ی این شرایط بر انقلاب بورژوازی ما خصلت ویژه ای را بخشید.^{۲۳} لنین در تدارک مستقیم انقلاب سوسیالیستی به تجارب کمون پاریس ۱۸۷۱ ناظر بود و در بسیاری موارد دیگر نیز چنین گوشه ی چشمی را اعمال می کرد. او بدون آن که مواد تاریخی را به نحو جزمی مورد توجه قرار دهد و در پی یافتن آن موادی از دانش لازم بود که به او در امر اعمال یک استراتژی و تاکتیک مؤثر در دست یابی به اهدافش مدد کند. اگر لنین به تاریخ به مثابه روندی خودبه خودی و نه به مثابه "نتیجه عملی" انسان می نگریست در این صورت هرگز به متحقق ساختن برنامه مؤثر عمل و لذا دستیابی به اهداف خود قادر نمی گشت. یکی از بخش های عمده از آثار و صورت بندی های نگرشی سیاسی لنین به نگرش ملیت های او مربوط می شود. م. هولدزوروت در این باره ی توضیح می دهد که "یک مسئله حائز اهمیت امروز این است که چرا آموزه ی لنین درباره ی، ملیت، خودمختاری و امپریالیسم چنین مبهم و جدی مورد توجه سیاست مداران فعال و گروه های نخبه، نیم قرن پس از صورت بندی آن نظریات قرار دارد. و حال آن که آرای چون آراء بونر، کائوتسکی، هیلفر دینگ، روزا لوکزامبورگ

۲۲ - همانجا ص ۵۳ - ۵۲

۲۳ - همانجا ص ۵۶.

و دیگران تنها در محافل دانشگاهی به مثابه نظری از میان نظرات مورد گفتگو قرار می‌گیرد.^{۲۴} بخش بزرگی از پاسخ به این سؤال اساسی به باور من در تاریخ‌گرایی لنین قرار دارد، خصیصه‌ای که او را از هر نوع تنک‌مایگی و جزم‌اندیشی برکنار می‌دارد. لنین به نحو مشخصی مراحل معینی از نهضت‌های ملی را با توجه به نسبت توسعه‌ی سرمایه‌داری متمایز می‌ساخت و تاریخ‌ویژه‌ی یک ملت معین را دقیقاً در منظر توجه قرار می‌داد. استدلال‌های تاریخی سلاح اصلی لنین در مجادله‌ی او علیه بازنگران بود. «مسئله‌ی ارضی و نقد مارکس» لنین که در سال ۱۹۰۶ نوشته شد به خصوص در این میان آموزنده است. در این اثر او نظرات «بولگاکف» (مارکسیست قانونی) را در باره‌ی مسئله‌ی ارضی به شدت مورد انتقاد قرار داد و تصریح کرد که بولگاکف ماهیت اجاره‌ی مطلق مارکس را درک نمی‌کند زیرا که چنین مقوله‌ای را بطور تاریخی نمی‌آزماید.

و‌اکذاری نقشی اساسی در مطالعه‌ی علمی به «نگرش» یا به آن چه که می‌توان آن را «آگاهی‌نگرشی» عنوان کرد به نحو آشکاری در رویکرد روش‌شناختی لنین نسبت به تحقیق تاریخی بازتاب یافته است. وی آگاهانه از روش‌الگویی مارکس که خود مارکس به آن «روش انتزاع» نام داده است بهره می‌گرفت^{۲۵} از بیان این واقعیت نباید گذشت که تنها در مطالعات متأخر یعنی در تحقیقات اخیر مارکسیست‌ها بود که روش‌شناسی «سرمایه» با صراحت به مثابه یک رویه‌ی الگوسازی بر شالوده‌ی اصل واقع‌گرایی و تاریخ‌گرایی صراحت یافت.^{۲۵} لنین توضیح می‌داد که در بررسی جامعه مهم‌ترین نکته این است که قویاً از دو مخاطره ممانعت به عمل آید: «تبیین واقعیت‌هایی که صرفاً نشان‌دهنده‌ی امور ظاهری و آشفته‌اند»^{۲۶} و

^{۲۴} - M. Holdsworth, «Lenin and Nationalities Questi», در کتاب

«Lenin, The Man, The Theorist, The Leader» ص ۲۶۵.

^{۲۵} - L. Nowak, «Foundations of Marx Methodology», ورشو، ص ۱۹۷.

^{۲۶} - لنین. منتخب آثار، جلد ۵، نیویورک، ص ۱۱۶.

درگیر شدن با انتزاعات میان تھی، حقیقت مجرد و قوانین طبیعی مجرد و ابدی و قوانینی که در واقع اسطوره اند.^{۲۷} به تعبیر دیگر مسئله این است که چگونه خود را از درگیر شدن با توصیفات بی ثمر بدون تماس با روندهای زنده و مشخص تاریخی بر حذر بداریم.

لنین برای نیل به این هدف قاعده ای را پیش روی می گذارد و هم خود آن را معمول می دارد که می توان آن را رهنمود ساخت گرای پویا خواند. برای او نقطه ی عزیمت تحقیق همه گاه عبارت است از معرفت به یک "کل" یا ساختار معین. وی بستگی ضروری بین واقعیات مستقر و ایجاد نگرش را تأکید می کند. "تا زمانی که توده ها قادر به مطالعه واقعیات ها نیستند نگرش های کلی و ما قبلی ای را اختراع می کنند که همیشه سترون و عقیم اند"^{۲۸} در تأکید این سخن او به این مهم اشاره می کند که واقعیات ها نمی توانند به شیوه ای انتزاعی بررسی شوند. "گسترده ترین و خطراترین روش شایع در عرصه ی پدیده ها کنار گذاشتن واقعیات های فردی کوچک و درگیر شدن با «نمونه» هاست. گزیدن نمونه های تصادفی کار دشواری نیست زیرا که در هر مورد فردی هر چیزی بر محور اوضاع مشخص تاریخی می گردد. واقعیات ها چنان چه ما آن ها را در تمامیت آن ها و در بستگی درونی آن ها مورد توجه قرار دهیم نه تنها اموری سرسخت نیستند بلکه بلاشک اموری اثبات پذیرند. واقعیات های کوچک چنانچه از زمینه های خود، از بستگی درونی خود بر کنار نگاه داشته شوند و اگر به نحو من عندی و دل خواه برگزیده و تفکیک شوند، صرفاً موردی برای تردستی خواهند بود."^{۲۹} اینک این پرسش منطقی به میان می آید که لنین خود او رویه های روش شناختی را چگونه به کار می برد؟ پاسخ لازم این که او چنین رویه هایی را در طریق ایجاد الگوهای واقع گرایانه، یعنی تدارک الگوهای

^{۲۷}- لنین، منتخب آثار، جلد ۱۲، نیوریوک، ۱۹۳۸، ص ۷۹-۵۴

^{۲۸}- لنین، منتخب آثار، جلد ۱۱، نیوریوک، ص ۴۲۳.

^{۲۹}- لنین، «Statistics and Sociology»، در مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص ۲۷۲.

که تنها ابزار تحقیق در جهت "سازماندهی" واقعیت پیچیده نیستند اعمال می‌کرد. الگوهایی از این نوع، یعنی که الگوهای واقع‌گرای از ساختار واقعیت، از بستگی‌های پویای موجود در یک منطقه و از دیگر بستگی‌های درونی خود بریده نبودند. آنها تنها این ساختارها را (ساده) می‌کردند. در این رویه‌ی (ساده) سازی مهم‌ترین نکته کشف "ماهیت" پدیده‌ای بود که دریافت پدیده‌ها در "تمامیت" شان امکان می‌یافت و بستگی‌های اساسی آنها آشکار می‌شد. و هم تنها پس از اعمال چنین رویکرد "جامعی" بود که ضمن درک کیفیت‌ها و گرایش‌های عمده‌ی پدیده‌های مورد بررسی ارائه "میزان"‌های مشخص و متعدد به منظور حذف فرصت‌های ذهنی امکان‌پذیر می‌گردید. این روش در کار لنین از همان نخستین آثارش روشی اساسی است. برای نمونه در اثر اولیه‌ای از او به نام "به اصطلاح مسئله‌ی بازار" ۱۸۹۳ روش الگوسازی به نحوی تماماً آگاهانه اعمال گردیده است. این اثر و هم چنین دیگر آثار نخستین او را که در آن‌ها به مسئله‌ی ارضی می‌پردازد و آن‌هایی را که روش مارکس را مورد تحلیل قرار می‌دهد می‌توان به مثابه یک زمینه‌ی تدارکی روش شناختی برای "توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه" تلقی کرد. در این اثر می‌توان مراحل متعددی از تحلیل را متمایز ساخت. در دیباچه‌ی این اثر لنین به خصوص در دیباچه بر چاپ اول این نکته را خاطر نشان می‌سازد. این امر البته لزوماً مؤید این مطلب نیست که مراحل تحقیق جزئی همیشه در ترتیبی از پیش فرض شده و متعاقب یکدیگر قرار می‌گیرند. بدیهی است که در هر تحقیقی ما با بستگی‌های درونی متقابلی که فیما بین عملیات تحقیق متفاوتی وجود دارند سروکار داریم و تنها از این رهگذر می‌توانیم رویکرد لنین را تفسیر کنیم. وجود یک جهت کلی روش‌شناسی به منظور ایجاد الگویی واقع‌گرایانه که هدف آن درک عوامل و گرایش‌های اساسی شیئی یا موضوع تحقیق باشد، برای لنین نقطه‌ی عزیمتی اساسی است. او به این رویه‌ی کلی، مفروضات نگرشی کلی و معین از اقتصاد سیاسی را که پذیرش مفروضات ایده‌آل و ذهنی شده را تجویز می‌کند می‌افزاید. در

تبیین این نکته باید اشاره کنم که خود لنین مفروضات ایدئلیزه شده ی زیر را ارائه می کند.

۱- او مسئله توسعه ی سرمایه داری در روسیه را منحصرأ از نقطه نظر بازار خانگی مورد توجه و رسیدگی قرار می دهد.

۲- او تحلیل بیشتر دقیق خود را به دوره ی پیش از اصلاحات محدود می کند.

۳- او خود را منحصرأ با ایالات صرفأ روسی درگیر می سازد.

۴- و خود را به روندهای جنبه ی اقتصادی محدود می کند.

مرحله ی بعدی چنین مطالعه ای اگر بخواهیم به زبان لنین سخن بگوییم عبارت است از برقراری "قضایای اساسی نگرشی اقتصادی سیاسی مجرد بر موضوع بازار داخلی برای سرمایه داری"^{۳۰} به دنبال این رویکرد در عین حال تحلیل بالفعل مسائلی چون پراکندگی دهقانی، تغییر در اقتصاد زمین داری، جابجا شدگی نظام اقتصاد بیگاری با نظام اقتصاد سرمایه داری که در آن شکل بندی کشاورزی بازرگانی و سرمایه داری تحقق می یابد [فصول ۲-۴] استمرار این تحلیل عبارت است از مطالعه سرمایه داری در صنعت [فصول ۶-۷] لنین توضیح می دهد که "در فصل گذشته کوشیدیم تا بستگی بین جنبه های گوناگون روند را توصیف کنیم و تصویری کلی از آن روندها را ارائه کنیم."^{۳۱}

تمامی رویه ای که بدینگونه اعمال شده است مستلزم کاربرد روشی است که مارکس در "سرمایه" اعمال کرده است. تنها تفاوت آشکاری که در این میان وجود دارد این است که در "توسعه ی سرمایه داری در روسیه" ما با کاری مواجهیم که در زمینه ی "روش" بسیار "تاریخی" است. قصد من از "تفاوت" در این جا "چارچوب" کلی آن دو اثر است. در مورد یک اثر بسیار نگرشی هدف اصلی ایجاد

^{۳۰}- منبع ۱۳، ص ۱۶.

^{۳۱}- لنین «On the so-called Market Question»، در مجموعه آثار، جلد ۱، ص

نگرش هایی معین است و حال آن که در مورد یک اثر بیشتر تاریخی (اگر چه به مفروضاتی نگرشی استوار است) هدف عبارت است از تبیین یک روند تاریخی معین در مسیر مشخص خود و هم دستیابی به نتایج نگرشی معین، چیزی که در مورد لنین به خصوص بدیهی است. در مورد یک اثر بیشتر نگرشی طبعاً ما با تعداد بیشتری از مفروضات ذهنی شده سروکار داریم. همان گونه که ل. نوواک تصریح کرده است در صورت بندی قانون ارزش در وجه مجردش بدان گونه که در جلد اول "سرمایه" ارائه شده است مارکس دوازده مفروضه ی ذهنی شده را ارائه می کند.^{۳۲} که به تدریج آنها را در وصول به صورت بندی های کمتر مجرد حذف می کند.^{۳۳}

آن چه که در تحلیل نهایی می توانم گفت اینک اثر لنین از لحاظ تحلیل های گوناگون تاریخی بسیار غنی است. تاریخ در آثار او نه تنها حضور فعال دارد بلکه زنده و نیرومند است. لنین علاوه بر مطالعه ی جنبه های معینی از تاریخ روسیه قویاً و به دفعات به موضوع آلمان، لهستان، انگلیس، فرانسه، بالکان و ترکیه می پردازد. او به تاریخ به مثابه قطب نمایی برای حیات انسانی و بستگی های درونی آن می نگرد.

حمید حمید

سالت لیک سیتی، ۱۰ نوامبر ۱۹۹۴

منبع: دیدگاه سوسیالیزم انقلابی شماره ۳

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

۳۲- منبع ۳، ص ۳- ۱.

۳۳- منبع ۲۶، ص ۳۱- ۳۰.